

سال بیست و یکم

مَجَلَّةُ اَرْمَغَانِ

شماره دی ماه ۱۳۱۹ شمسی

اسپند ماه انتشار یافت

شماره ۱۰ -

نخستین شماره ۱۲۹۸ شمسی

{ مدیر - وحید دستگردی }

رسالة معراجیه

از آثار حکیم بارع حجة الحق ابوعلی سینا

(۲)

ورسالت نیز بی نبوت نیست اما نبوت بی رسالت هست چنانکه گفت اکنت نبیا
 و آدم بین الماء والطين - و آدم منجدل فی طینته روح القدس چون نقطه است و نبوت
 چون خط و رسالت چون سطح و دعوت چون جوهر و ملت چون جسم و روتق
 جسم بروح باشد همچنین قدر ملت به نبوت باشد جسم عام و نقطه خاص و جسم
 محسوس و معین مدرك و نقطه نامعین نا مدرك و نا محسوس چنانکه صفت
 لاتدر که الابصار یس ابتدای همه چیزها نقطه است و ابتدای کارها روح القدس
 است سلطنت نقطه بر موجودات معلوم و سلطنت نفس قدسی بر مقولات ظاهر
 چنانکه در قرآن خیر داده و هو القاهر فوق عباده و این معنی در وهم دور
 نماید که خیال در جهت و شکل می افزاید اما در عقل نزدیکتر از آنست که
 خاطر را مجال تعین وضع باشد چنانکه گفت ونحن اقرب الیه من حبل الوريد
 و گفت وهو معکم ایما کنتم همه چیزها محتاج فیض قدسیند و او از همه

فارغ نه بارواح تعلق ونه باجسام مشغول چنانکه گفت لى مع الله وقت لايسعنى
فه ملك مقرب ولا نبى مرسل و چون دانسته شد که نبوت فیض نفس قدسی
است بیاید دانست که حقیقت قرآن کلام ایزد است و نقطه کتاب قول نبویست
که قول بی صورت و حرف بی کلام نتواند بود و این هر دو را خلق و اب
و دندان و شش و امعاء و مخارج حروف در باید و این جمله در جسم بود
و جوهر شریفتر از جسم و آن حقیقت اول که جوهر نیست و نفی جسمی از وی
بطریق اولی پس کلام او بی قول انسانی نبوده چه انسان مرکب است و آلت
و قول دارد و نطق او بجزرست و بصوت و بیاید دانست که اثبات قول در آف
جانب محال بود پس کلام ایزدی کشف معنی است که روح القدس کند
بوسیت عقل قبل بر روح نبی پس آنچه نطق نبی است همه عین کلام ایزد است
و بحکم او بخود باطل شود نام قدسی بروی افتد نطق او قرآن بود آنچه
گوید نه از سر حقیقت خود گوید بلکه بااجازت امر گوید چنانکه گفت الرحمن
علم القرآن خلق الانسان و چون آن کشف نطق را مستغرق خود گرداند حقایق
معانی مجمل نبی گردد لیکن امت را بر آن اطلاع نتواند بود که حواس سد ایشان
باشد و از برای مصالحت خلق نبی را اجازت دهند تا خیال و وهم را در کار
آرد و بدان فیض را در عمل آرد و آن قوت را در فعل کند و آنچه ادراك
بود بوهم سپارد تا مجسم کند و بنماید و معجزه بود و آنچه نطق بود بخیال
سپارد تا ذکر دروی تصرف کنند و آنچه در قول آرد کتاب بود بحکم آنکه
بمعد ایزدی باشد و مضاف کنند و کتاب الله گویند همچنانکه بیت الله و عبدالله
و رسول الله پس آنچه نبی در یابد از روح القدس معقول محض باشد و آنچه بگوید
محسوس باشد و بتزئیت خیال و وهم آراسته چنانکه گفت نحن معاشر الانبياء
امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم و معقول مجرد بعقل مجرد ادراك توان

کردن و آن در یافتن بود نه گفتن پس شرط انبیا آنست که هر معقول
صکّه در یابد در محسوس تعبیه کنند و در قول آرند تا امت متابعت آن
محسوس کنند و بر حورداری ایشان هم معقول باشد لیکن برای امت نیز
محسوس و مجسم کنند و بر وعد و امیدها بفرزایند و گمانهای نیکو زیاده
کنند تا شرطها بکمال رسد و تا قاعده و ناموس شرع و اساس عبودیت منحل
و مختل نشود و آنچه مراد نبی است پنهان نماند و چون باقایی رسد عقل
خود ادراک کند و داند که گفته های نبی همه رمز باشد و بمعقول آکنده
و چون باقایی رسد بظاهر گفته نگردد و دل بر مجسمات محسوس حرص و
خوش گرداند و در جوال خیال شود و از آستانه وهم در نکذرد میسرسد
نا دانسته و میشود نادر یافته الحمد لله بل اکثرهم لایعانون و برای این
بود که شریفترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسولان صلی الله علیه
و آله وسلم چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل امیرالمومنین
علیه السلام که یا علی : اذا رایت الناس یتقرون الی خالقهم بانواع البر تقرب
الیه بانواع العقل تسبقهم و این چنین خطاب جز با چنان بزرگی راست نیامدی
که او در میان خلق آنچنان بود که معقول در میان محسوس گفت یا علی
چون مردمان در کثرت عبادت رنج برند تو در ادراک معقول رنج را تا بر
همه سبقت گیری لاجرم چون بدیده بصیرت عقلی مدرك اسرار گشت همه
حقایق را در یافت و دیدن يك حکم دارد که گفت لو کشف الغطا ما ازددت
یقینا هیچ دولت آدمی را زیادت از درك معقول نیست بهشتی که بحقیقت
آراسته باشد بانواع نعم و زنجیل و سلسبیل ادراک معقول است دوزخ با
عقاب و اغلال متابعت اشغال جسمانی است که مردم در حجیم هوی افتد و
در بند خیال بماند و بند خیال و رنج وهم آزاد بعلم زودتر برخیزد که

بعمل زیرا که عمل حرکت بدنیت و حرکت بدنی را انجام جز بمحسوس نیست اما علم قوت روح است و آن جز بمعقول نرود چنانکه رسول صلی الله علیه و آله گفت قلیل العلم خیر من کثیر العمل و نیز فرموده نیت المؤمن خیر من عمله و امیرالمؤمنین علی گفت قیمه کل امرء ما یحسنه که قدر آدمی و شرف مردمی جز در دانش نیست و چون این مقدمات در پیش افتاد درازتر نکشیم تا از مقصود بازمانیم مقصود از این کتاب آن بود که شرح دهم معراج نبی را بر وجه عقل چنانکه رفته است و بوده تا عاقلان دانند که مقصود او از آن سیرحسی نوده است بلکه آن معقول بوده است که رموز بزبان محسوس بگفته است تا هر دو صنف مردم از آن محروم نمانند و این جز بتأیید ربانی و مدد و روشنائی نورالانوار نبوده است که خاطر از آن مدد گیرد و آینه عقل روشن نماید تا شرح این کلمات داده شود بر طریق اختصار و رمز معراج گشاده گردد بر سبیل اسرار و اعتماد بر توفیق ایزد است عز و علا -

(فصل)

(در مقدمه معراج بقمبر صلی الله علیه و آله و سلم)

بدانکه ساز هر چیز در خور آن چیز بود و راه هر مقصدی معین بود در جهت آن مقصد تا اگر کسی خواهد که راه نه بدانجهت برود هرگز بمقصد نرسد چنانکه اگر کسی خواهد که بغداد رود و راه سمرقند در پیش گیرد بغداد نرسد و در سازها همین است اگر کسی خواهد ساز زر کوبی یا پیشه دیگر که ساز آن معین نبود گراید ندامت برد و راست نیاید و همچنین اگر کسی بپندارد که جسم آمده جانی رسد که عقل رسد محال بود زیرا که عقل بمعقول که رسد نه بمدت بود و نه آلت و بواسطه زمان نرود زیرا که عقل نه در موضوع باشد و مکان بدو محیط نشود پس آنجا که عقل رسد جسم نرسد و جسم جوهری کثیف است قصد بالا ندارد اگر سفر کند

ببالا جز عرضی و قهری نبود اگر خواهد که بتعجیل مسافتی که بیامی رفته باشد قطع کند نتواند کرد پس مقاصد دو گونه است یا معقول است یا محسوس قاصد محسوس حس بود و قاصد معقول عقل و بلندی دو گونه است یا معقول است یا محسوس بلندی محسوس از جهت ادراک نظر بیالای محسوس بود و بلندی معقول از راه مرتبه و شرف بود زیرا که نه در موضع باشد و چون مقصود نازل بود سفر بدو نازل بود و چون مقصود عالی بود حرکت بدو علوی بود و بر شدن نیز بر دو گونه است یا جسم را بیالای محسوس یا روح را بمدارج معقول و چون حرکت جسم بمقصود عالی جز بانتهال و قطع مکانی و اشتغال زمانی نتواند بود و چون درمدراج معقول حرکت کند روح را بود بعقل نه جسم را بود بقدم پس جسم هم در موضع بود و قوه ادراک بر مرکب عقل بمقصود خود میرسد و سفر او سریع شود زیرا که بمرکز خود میرود و هر چیزی بمرکز خود گرایشده باشد پس ادراک معقول کار عقل است نه کار حس و نظر در معقول کار روح است نه کار جسم و چون معلوم است که بلندی معقول در جهت علواست بریز شدن بدو نه کار جسم است که جسم بطی السیر است پس معراج دو گونه باشد یا جسمی بقوه حرکت بالا شود یا روحی بقوه فکری بمعقول بر شود و چون احوال معراج مهتر عالم نه از عالم محسوس بوده است معلوم باشد که نه بجسم رفت زیرا که جسم باحفظه مسافت دور قطع نتواند کردن پس معراج جسمانی نبوده است زیرا که مقصود حس نبوده بلکه معراج روحانی بوده زیرا که مقصود عقلی بود و اگر کسی پندارد که آنچه گفت رفتم و شرح احوال داد بشکل مجسمات آنجمله خیال بوده است زیرا که اثبات محالات نه کار عقل است و این هیچ نقصان ظاهر نکند در طرف نبی زیرا که قدرت امحالات تعلق ندارد و نفس مجال ناپذیرنده از احوال

شرفست نه قصان اما رمز معقول است که وی بزبان حس جسمانی به بیرون داده است و شرح حال مصنوعات و مبدعات داده است بطریقیکه اصحاب ظاهر پذیرند در حد خود و اصحاب تحقیق مطلع گردند ر آن حقایق و الا اهل عقل دانند که آنجا که فکر رسد جسم نرسد و آنچه بصیرت دریابد حس بصر دریابد و چون حال معراج بمعقول تعلق دارد عمری در این تأمل مافتاد که چیست چون عقل این بگشاید اندیشه افتاد که شرح رمزهای معراج داده شود تا دانند که شرف نبی چون بوده است و مرادوی از این گفته ها چه بوده است و اعتماد بر توفیق ایزدی است تعالی و وصیت میکنم که این حرفها را از نا اهل جاهل نامحرم دریغ دارند که بخل بحقایق از غیر اهل از جماعه قریاض است که خاتم الرسل میفرماید لانظرحو الجواهر تحت اقدام الخنازیر و گفته اند الاسرار صنفا عن الاشرار و سرک من دمک بر خورداری مباد آنکسی را که آسان این کیلام بهر دوی نماید زیرا که خائن بود و من غشنا فلیس منا چه هم آنکس در وبال افتد و هم بیننده را وبال و عقاب حاصل آید و چون عاقلی شرح معقول داد جز عاقل نباید که مطالعه کند تا دیگری باغیار مزاحم نگردد و الله بحکم بیننا و بین القوم الظالمین وهو خیر الحافظین چنین فرماید مهتر بهتر کائنات صاعم شبی خفته بودم در خانه شبی بود بارعد و برق هیچ حیوان آواز نمیداد و هیچ برنده سفر نمیکرد هیچکس بیدار نبود و من در خواب نبودم میان خواب و بیداری موقوف بودم یعنی که مدتی دراز بود تا آرزومند ادراك حقائق بودم بصیرت و شب مردم فارغ تر باشند که مشغلهای بدنی و موانع حسی منقطع باشد پس شبی اتفاق افتاد که میان بیداری و خواب بودم یعنی میان حس و عقل بودم بیحس علم در افتادم شبی بود بارعد و برق یعنی هفت مدد علوی غالب بود تا قوت

غضبی مرده شد و قوت خیالی از کار خود فرو ایستاد و غلبه پدید آمد فراغت را بر مشغولی گفت ناگاه جبرئیل فرود آمد در صورت خوش با چنان بهاء و فرو عظمت که خانه روشن گشت یعنی که قوت روح قدسی بصورت امر بمن پیوست چندان اثر ظاهر کرد که جمله قوت‌های روح ناطقه بدو تازه و درشن گشت و آنکه گفت در وصف جمال جبرئیل که او را دیدم سپید تر از برف و روی نیکو و موی مجعد و بر پیشانی او نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله بنور چشم تنگ و ابروی باریک و هفتاد هزار ذوبه از باقوت سرخ فرو رفته و ششصد هزار پر از مروارید خوشاب از هم گشاده یعنی که چندان فر و جمال و حسن در بصیرت بتجرد عقل یافتیم که اگر اثری از آن جمال بر حس ظاهر میکنند آن محسوس بدینسان گردد که وصف کرد و مقصود از آنکه لا اله الا الله بر پیشانی او نوشته بود بنور یعنی هر که را چشم بر جمال او افتد ظلمت شك و شرك و تعلق از پیش وی برخیزد و چنان شود در اثبات صانع یقین و تصدیق که بدرجه آن رسد که بعد از آن در هر مصنوع که نکرد توحید وی افزون گردد و چنان لطافت داشت که اگر کسی را هفتاد هزار گیسوی از مشك و کافور بود بحسن وی نرسد و چندان تعجیل داشت که گفتمی بسبب صد هزار پر و بال می پرید و روش وی بحدت و زمان نبود و آنکه گفت چون بمن رسید مرا در بر گرفت و در میان دو چشم من بوسه داد و گفت ای خفته چند خسبی برخیز یعنی چون این قوت قدسی بمن رسید مرا بناوخت و بکشف خود راه داد و اعزاز نمود و چندان شوق در دل من پدید آمد که وصف نتوان کرد پس گفت چند خسبی یعنی مخیلات مزور چرا قانع شدی عالم‌هاست و رای اینکه تو در اوئی و جز در بیداری علم بدان نتوان رسیدن و من از سر شفقت ترا رهبری خواهم کرد بر خیز

و آنکه گفت مرا ساکن باش که من برادر توام جبرئیل یعنی باطلف کشف
وی خوف در دل من ساکن شد و او آشنائی فرا داد تا مرا از همه باز سند پس
گفتم ای برادر دشمنی است دست یافته گفت ترا بدست دشمن ندهم گفتم چکنم
گفت برخیز و هوشیار باش و دل با خود دار یعنی قوت حافظه را روشن دار و
متابت من کن تا اشکالها از پیش تو بردارم و آنکه آشفته و دروا شدم و برابر
جبرئیل روان شدم یعنی که از عالم محسوسات اعراض کردم و بمدد عقل
غریزی بر اثر فیض قدسی روان شدم. و آنکه گفت بر اثر جبرئیل براق را دیدم
بداشته یعنی عقل فعال که قاهر و غالب بر قوتهای قدسی است ولیکن مدد او
بعقول بیش از آن رسد که بدین عالم کون و فساد و از عقول علوی اوست
که برتر پادشاه است و ارواح را مدد دهنده است در هر وقتی بدانچه لایق
آن باشند و به براق مانند از آن کرد که در روش و مدد رونده مرکب
باشد و در آن سفر مدد کننده او را داشت لاجرم بنام مرکب خواندش
و آنکه گفت از خری بزرگتر بود و از اسبی کمتر یعنی از عقل انسانی
بزرگتر بود و از عقل اول کوچکتر و آنکه گفت روی او چون روی
آدمیان بود یعنی مایل بود بتربیت انسان و چندان شفقت دارد بر آدمیان که
جنس را باشد بر نوع خود و مانند گی او بر آدمیان بطریق شفقت و تربیت است
و آنکه گفت دراز دست و دراز پای است یعنی که فایده او بهمه جا میرسد
و فیض او همه چیزها را تازه میدارد و آنکه گفت خواستم بر وی نشینم سر
کشی کرد جبرئیل باری داد مرا تا رام شد یعنی بحکم آنکه در عالم جسمانی
بود خواستم که بر وی نشینم یعنی بر صحبت وی پیوندم قبول نکرد تا آنکه
قوت قدسی مرا غسل کرد از اشغال جهل و عوائق جسم مجرد گشتم و بوسیلت
او بقیض و فایده عقل فعال رسیدم.